

May we save Iran from "Iran"

A New Historical Critique of Iran-Based Narratives

Seyed Morteza Hafezi*

Abstract

Iran is facing many difficulties and various contradictions and crises. In the midst of these problems, Iran suffers severely from the disease of apoliticism and unhistoricalism. Non-political thinking has pervaded Iran, undermining its state of durability day by day. Our past and historical narratives are so tainted with distortions and misunderstandings that they have submerged Iran under the debris of narratives that proclaim glory and grandeur. The present study aims to critique a narrative that political scientists have retold from our past in response to the crisis of backwardness, the decline of sacred thought, ideology and the conflict between tradition and modernity, the model of religious, nationalist, leftist and Iranshahr identity and those who have spoken about Iran of their own. To ask why this is the case, this article raises the hypothesis that Iran should be liberated from "Iran." The cultural and idealistic view of a glorious past, for which no scientific evidence can be found, has made "Iran" the greatest veil and obstacle. This study attempts to recognize the difficulty of sick Iran within these narratives using the new theory of historiography, which is placed in the paradigm of the critical method. Although this narrative may be dark and undesirable, discarding the current difficulties is the only way to get rid of the history of Iran.

Keywords: Iran, identity conflict, neo-historiography, ancient identity, Islamic identity, Iranshahr identity.

* political science, Ferdowsi University, Mashhad, Iran, m.hafezi@mail.um.ac.ir

Date received: 28/08/2021, Date of acceptance: 12/10/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

ایران را از دست «ایران» نجات دهیم؛

نقدی نو تاریخ‌گرایانه بر روایت‌های ایران محور

سید مرتضی حافظی*

چکیده

ایران به دشواره‌های فراوانی دچار و با تناقض‌ها و بحران‌های گوناگونی دست‌گیر شده است. در چنبره این مسئله‌ها سخت‌از‌بیماری‌ناسیاستی و ناتاریخی‌گرایی رنج می‌برد و محزون است. ناسیاست‌اندیشی‌هایی که دامان ایران را فراگرفته، روزبه‌روز عرصه تداوم را بر ایران تنگ‌تر می‌کند. روایت‌های گذشته و تاریخ‌نگارانه ما آن‌چنان به کژتابی‌ها و ناهمی‌ها آلوده شده است که ایران را در زیر آوار روایت‌هایی که دم‌از‌احتشام و فخامت می‌زنند، مدفون کرده است. هدف مقاله حاضر نقد روایتی است که عالمان سیاست از گذشته ما بازگو کرده‌اند؛ و در پی پاسخ به بحران عقب‌ماندگی، انحطاط از اندیشه قدسی، ایدئولوژی‌گرایی و نزاع بین سنت و مدرنیته، الگوی هویتی مذهبی، ناسیونالیستی، چپ‌گرایانه و ایران‌شهری را ارائه داده و هرکس از ایران خود سخن گفته است. در این روایت از یک تئوری تفسیری و تأویلی به سمت تئوری تقلیدی رفته و ناکارآمدی از این بوده است که به‌طور مناسب آمدوشد آشفته‌کننده و ناآرام‌حوادث و گفتمان‌ها را تبیین کند. این نوشتار برای پرسش از چرایی این وضعیت، فرضیه‌ای را مطرح می‌کند که بر اساس آن باید ایران را از دست «ایران» رها کرد. تلقی فرهنگی و آرمان‌گرایانه از گذشته‌ای باشکوه، که برای وجود آن نمی‌توان دلایلی علمی به دست داد «ایران» را به بزرگ‌ترین حجاب و مانع‌گذار تبدیل کرده است. در این نوشتار با استفاده از

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران،

m.hafezi@mail.um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

نظریه نو تاریخ‌گرایی که در پارادایم روش انتقادی قرار می‌گیرد، کوشش می‌شود دشواره ایران بیمار را در درون همین روایت‌ها بازشناخت. شاید این روایت، تیره و ناخواستنی باشد، اما رهایی از دشواره‌های کنونی راهی به‌جز خلاص شدن از تاریخ ایران آرمانی ندارد.

کلیدواژه‌ها: ایران، نزاع هویتی، نو تاریخ‌گرایی، هویت باستانی، هویت اسلامی، هویت ایران‌شهری.

۱. مقدمه: سخت بیمار است ایران، از چه؟

در فرا پردازش تاریخ ایران، همواره به نقد حال خویشتن ایرانی پرداخته شده و وقوف به حال ایران، در خودآگاه و ناخودآگاه ما رسوخ کرده است که مزاج وطن «از استقامت انحراف جسته» و «غالباً گرفته خاطر و محزون» است. روح و روان ایرانی همواره در پی پاسخ به این که «ایران در چه حال است»؟ به پرسه‌ها و پاسخ‌های متعددی متوسل شده است. دال مجوف و میان‌تهی این پرسه‌ها که روایت‌گرایان آن، بدان پای سفت کرده، این بود، «ایران در مهلکه» است؛ و انقلاب و اضطراب عجین شده با فرهنگ ما از گذشته و تفکر عقیم ما که وهم‌آلوده به جهل مرکب شده، عاجز از دواي این مرض است ایران برای دهه‌ها در دوسویه، میان «گذشته درخشان خویش» و «دگر کجا آباد اکنونی فرنگ» (توکلی طرقي، ۱۳۹۷: ۱۰۱) گرفتار شده است. این مسئله باعث پدیداری روایت‌هایی شده است که هرکدام از آن‌ها با ادعای نجات ایران از انقلاب و اضطراب عقب‌ماندگی به توصیف و تبیین ایران پرداخته و راه برون رفت را در تحقق انضمامی ساختارهای مدنظر خود دانسته‌اند. انباشتگی این روایت‌های تاریخی، خود به بحران آگاهی، بیماری ناسیاستی و ناتاریخ‌گرایی، کژتابی‌ها و ناهمی‌هایی انجامیده است که ایران را زیر آواری از تاریخ غیرواقعی و مجعول دفن کرده است. این گونه است که این روایت‌ها از ایران، انگاره‌ای بیمارگونه ترسیم کرده‌اند که از آن یک «مسئله» و «دشواره» ساخته است. به عبارتی دیگر این روایت‌ها به جای رفع موانع موجود مسئله ایران را به بزرگ‌ترین حجاب و مانع‌گذار تبدیل کرده‌اند. سؤال این پژوهش این است که آیا حوادث متنوع و سرنوشت‌سازی تاریخی ما، در پرتو قوانین آهنین منازعه است که امکان فهم و تفسیر به روایت‌گرایان ایران آرایبی داده یا از منظری متفاوت می‌شود وجه مغفول وقایع تاریخی که قوام‌بخش هویت ما در دوره‌های متعدد بوده است را در معنا دهی به هویت یافت. بر این اساس مقاله حاضر

سه عنصر قوام‌بخش هویتی (بخوانیم مشکله هویتی) را احصا کرده که ایران را به بزرگ‌ترین حجاب و مانع‌گذار تبدیل کرده است. پژوهش حاضر تلاش دارد با بهره‌گیری از روش نوتاریخ‌گرایی، صداهاى خاموش مانده در متن رویدادهای تاریخی را برجسته و نشانه‌های چندصدایی تاریخی - سیاسی را در متون بازابد. در پاسخ به بحران عقب‌ماندگی و انحطاط در آینه بحران، نزاع بین اندیشه قدسی و باستانی، ایدئولوژی‌گرایی و سنت و مدرنیته در گرفته است؛ و در پی پاسخ به این بحران هرکس از ایران خود سخن گفته است. در الگوی هویتی مذهبی و ناسیونالیستی، آنان حال زار ایران را دخالت در جبروت و ناسوت خداوند و علاج آن را در توحید و سر برآوردن به حشمت خداوندی می‌دیدند. در الگوی هویتی چپ‌ها، آنان مرض را در ذلت و بندگی و علاج آن را در رقابت ملت و حریت و آزادی می‌دیدند. در الگوی هویتی ایران‌شهری‌ها، آنان مرض را در غوطه‌ور شدن در نزاع سنت و مدرنیته و جهل حاصله از آن و علاج آن را در بازگشت به فرهنگ و ادب ایران‌شهری می‌دیدند. این روایت‌ها از یک تئوری تفسیری و تأویلی به سمت تئوری تقلیدی رفته و ناکارآمد از این بوده است که به‌طور مناسب آمدوشد آشفته‌کننده و ناآرام حوادث و گفتمان‌ها را تبیین کند.

۲. پیشینه تحقیق

درباره ایران و روایت‌های گوناگون برای توصیف آن، نوشته‌های بسیاری وجود دارد که اغلب آن‌ها از قالب «مفهوم هویت» برای تبیین نظر خود بهره گرفته‌اند. در زیر به چند نمونه از برجسته‌ترین آثار این حوزه‌ها اشاره شده است.

فرهنگ رجایی (۱۳۸۲) در کتاب خود با عنوان مشکله هویت ایرانیان امروز، در پی پاسخ به این پرسش است که ایرانی کیست، کجا ایستاده و در شرایط تاریخی کنونی چگونه می‌تواند پویایی و تعادل را میان بسترهای هویتی خود برقرار نماید. او هویت ایرانی را محل تلاقی چهار لایه هویتی می‌داند که تلاقی آن‌ها بزنگاه‌های تاریخی را پدیدآورنده است. مصطفی وزیری در کتاب خود با عنوان ملت خیالی ایران (۱۹۹۳) درباره ساخت هویت در ایران معاصر بحث می‌کند. وی در این کتاب درک ازلی که ایرانیان از هستی خویش در تاریخ داشته‌اند را به چالش می‌کشد و به خوانش انتقادی اسطوره‌های هویت ایرانی می‌پردازد. وی با بهره‌گیری از مدل اجتماعات خیالی بندیک اندرسون

مدعی است که هویت ایرانی که ملی‌گرایان از آن دم می‌زنند ساخته و پرداخته شرق‌شناسان است. محمد توکلی طرقي در کتاب تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ (۱۳۹۷) خاستگاه‌های فکری تجدد ایرانی را به بحث می‌گذارد و برخلاف وزیری زادگاه بسیاری از اسطوره‌های هویتی ایرانی را داخلی می‌داند. از منظر معناشناختی به واژه‌هایی همچون «ایران»، «وطن» می‌پردازد. افشین مرعشی در کتاب ملی‌سازی ایران (۲۰۰۸) از رابطه دولت و جامعه و اثربخشی آن بر هویت ایرانی سخن می‌گوید. احمد اشرف در کتاب هویت ایرانی (۱۳۹۵) پس از بررسی فشرده دیدگاه‌های مربوط به هویت قومی و ملی که بازسازی هویت ایرانی را در دوران ما شکل داده و به تصویر کشیده‌اند، تحول تاریخی هویت ایرانی در چند دوره متمایز تاریخی بررسی می‌کند. حمید احمدی در کتاب بنیادهای هویت ایرانی (۱۳۸۸) هویت ایرانی به‌عنوان یک سازه اجتماعی را در گذشته ایرانیان (دوره هخامنشیان، اشکانی و ساسانی) پی‌جویی می‌کند. محمدعلی اکبری در کتاب تبارشناسی هویت جدید ایرانی (۱۳۹۳) به‌منظور بررسی هویت جدید ایرانی، به صورت‌بندی هویت‌های جمعی ایرانیان از قاجار به بعد می‌پردازد و اعتقاد دارد ایرانیان پیش از قرار گرفتن در گردونه‌ی مدنیت جدید اروپایی، صاحب صورت‌های متعدد و مختلف هویت جمعی بودند. فیروزه کاشانی در کتاب افسانه‌های مرزی (۱۳۸۹) با انعکاس شرایط مرزهای بی‌ثبات ایران و درگیری‌های پیرامون آن‌ها، نقش مهمی در ارائه تعریفی از این ملت دارد. او با تمرکز بر موضوع سرزمین‌تلاش دارد طیف گسترده‌ای از جنبه‌های شهروندی مدرن در ایران، همچون عشق به وطن، را شناسایی کرده و به شکل جامعی به آن‌ها می‌پردازد. امیرزاده و بهستانی در مقاله بررسی سیاست هویت در دوره معاصر ایران (۱۳۹۲) چرایی عدم زیست‌مسالمت‌آمیز روایت‌های سه‌گانه اسلامی، باستانی و مدرن را در دستور کار خود قرار داده‌اند. این مقاله با اتخاذ رویکردی تحلیلی به تاریخ معاصر ایران در پی آن است که در وهله اول به تأیید وجود این افراط و تفریط در سیاست‌گذاری از سوی دولت‌ها در رابطه با این عوامل سه‌گانه پرداخته و نشان دهد که این عدم تعادل در اعمال عوامل هویت‌ساز، منجر به بی‌ثباتی در هویت ملی شده است.

همه این منابع و بنابراین احتمال بیشتر از تعداد گفته‌شده در بالا، تنها به روایت‌ها تاریخی از آن منظر نگریسته‌اند که نقشی در شکل‌دهی به سازه هویتی ایرانیان داشته است؛ بدون آن‌که به تاثیر روایت‌ها در ارائه توصیفی از ایران - که آن را رنجور تلقی کرده‌اند - پرداخته باشند. این نوشتار، برخلاف پژوهش‌ها انجام‌شده به نقش روایت‌های سه‌گانه مسلط، در ارائه

تصویری از ایران بیمار در بافتاری نوتاریخ گرایانه خواهد پرداخت. نقدِ سهمِ آنان در روان رنجوریِ «ایران» را در دستور کار قرار خواهد داد.

۳. چهارچوب نظری روایی

تاریخ‌گرایی نوین (New historicism) که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به‌مثابه رهیافتی بدیل به تفسیر متن ظهور کرد، تصریح می‌کند که کل تاریخ واجد کیفیتی ذهنی است، زیرا تاریخ توسط افرادی نوشته شده است که جانب‌داری‌های ذهنی و شخصی‌شان در تفسیر آن‌ها از تاریخ تأثیر گذاشته است. آن‌ها اعتقاد دارند، تاریخی که تاریخ‌نگاران می‌نویسند، ثبت عینی و بی‌طرفانه رویدادهای حادث‌شده در گذشته نیست، بلکه تفسیری گفتمانی از آن رویدادهاست و بر این اساس تاریخ‌نگار تاریخ را برحسب متونی که در دسترس دارد و با توجه به ملاحظات شخصی روایت می‌کند. در درون هر اثری درباره تاریخ یک فرا تاریخ لانه کرده است (کلارک، ۱۹۷: ۱۴۱)، تاریخ‌گرایی نوین باور دارد که با خواندن تاریخ هیچ‌گاه نمی‌توان «حقیقت» و جهان‌بینی دقیقی از وقایع گذشته را به دست آورد؛ و نگاهی انتقادی نسبت به تاریخ‌گرایی قدیمی دارد و خواهان براندازی امر قدیمی است. نگاه این نظریه به تاریخ فراتر از دیدگاه‌های سنتی می‌باشد. استفان گرین بلات، خاطر نشان می‌کند: «نو تاریخ‌باوری بستر مستحکم ادبیات و نقد را تحلیل می‌برد. نو تاریخ‌باوری بر آن است تا پرسش‌هایی را در باب مفروضات روش‌شناختی خود و سایر دیدگاه‌ها مطرح کند.» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۴۴۱). رویکرد تاریخ‌گرایی نو که از درون نظریه‌های پساساختارگرا برمی‌آید، نه مانند رویکرد سنتی مؤلف را بر صدر می‌نشانند و نه مثل رویکرد ساختارگرا متن را منتزع از مؤلف می‌بیند؛ بلکه مؤلف و اثر هم برآیند فضای گفتمان فرهنگی و ایدئولوژیک دوره خود هستند و هم بخشی از فرایند آن گفتمان مسلط را شکل می‌دهند؛ یعنی مؤلف و اثر توأمان، پاره‌ای از گفتمان و درنهایت، پاره‌ای از تاریخ‌اند.

از این منظر به‌جای کاربست نظریه‌های تفسیری و هرمنوتیکی در متون تاریخی، می‌بایست متون کمتر شناخته‌شده سیاسی را نیز مورد مطالعه قرارداد. به تعبیر دیگر همه متون عصر قابلیت مطالعه و استخراج گزاره‌های تاریخی و سیاسی از آن‌ها را دارند و واقعیت و حقیقت در تاریخ، متن پرورده هستند (Whait, 1973: 14). بر اساس نظر نو تاریخ‌گرایی روایت‌های تاریخی و سیاسی، ساختار و محتوای «ابداعی» و «ادبی» دارند؛ و از رویدادها و

گزاره‌هایی ساخته شده‌اند که با تجربه اعتبار می‌یابند و برای گنجانده شدن در قالب داستان منطقی از «تخیل» (Imagination) بهره می‌برند. از همین رو در جستجوی معنای این گزاره‌ها باید قواعدی را بکار ببریم که نظریه ادبی در اختیار ما می‌گذارد (Whait, 1973: 14). تاریخ‌گرایی ضمن رد دیدگاه تاریخ‌گرایی سنتی راجع به تاریخ به منزله امری قایم به ذات، معتقد است که تاریخ یکی از بسیار گفتمان‌ها یا شیوه دیدن و اندیشیدن درباره دنیا است و عینیت‌گذاری تاریخ را مورد تردید قرار می‌دهد و خواهان آن هست که همه منتقدان به هنگام تفسیر متن به جانب‌داری‌های خود اذعان و آن‌ها را آشکارا بیان کنند. بر همین اساس، تاریخ‌گرایی نوین سه پیامد عمده به‌عنوان یک رویکرد فرهنگی تاریخ‌گرا داشته است: ۱- عدم باور به نوع مؤلفانه (Gallagher and Greenblatt, 2000: 10) ۲- به چالش کشیدن مجموعه مقرر «آثار فاخر» (ملیس، ۱۳۹۴: ۱۲۲-۱۲۳) ۳- ارتباط و یکسانی آثار «ادبی» و «غیرادبی» (Malpas, 2006: 61).

تاریخ‌گرایی جدید، چالش‌های مهمی را پیش روی تاریخ‌گرایی قدیم را از چهار جنبه به‌چالش می‌کشد: ۱- دو معنا برای واژه تاریخ وجود دارد: رویدادهای گذشته و بیان داستانی درباره‌ی رویدادهای گذشته. تاریخ همواره روایت می‌شود، و لذا مفهوم اول قابل قبول نیست. گذشته هرگز نمی‌تواند به‌صورت ناب در دسترس ما قرار گیرد، و آنچه در اختیار ما قرار دارد، همواره نمودارهای آن است. ۲- دوره‌های تاریخی، هستی‌های یگانه‌ای نیستند. هیچ تاریخ واحدی جز تاریخ‌های ناپیوسته و متناقض وجود ندارد. ۳- مورخان به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند ادعا کنند که بررسی آن‌ها از گذشته بی‌طرفانه و عینی است. ما نمی‌توانیم به فراسوی شرایط تاریخی خود قدم بگذاریم. گذشته چیزی نیست که مانند یکی‌اشی مادی در مقابل ما باشد، بلکه چیزی است که از رهگذر تفسیر انواع متون مکتوب پیشین، در انطباق با ملاحظات تاریخی خویش، آن را پدید می‌آوریم. ۴- رابطه میان ادبیات و تاریخ باید مورد بازاندیشی قرار گیرد. (سلدن، ویدوسون، ۱۳۸۷: ۲۰۶-۲۰۷). تاریخ از نظر ایشان متشکل از برهه‌های مستقل است و کیفیتی ذهنی و - مهم‌تر از همه متن گونه است... و هیچ تاریخی یگانه نیست. بلکه بر اساس گفتمانی که به‌طور ناخودآگاه در تبیین متن تأثیر می‌گذارد متفاوت می‌شود (رابرتز، ۱۳۹۱: ۱۹۷). تاریخ‌گرایان نوین پارادایم جدید از خوانش متن را مطرح می‌کنند که نسبت تاریخ با متون را به رابطه‌ای دوسویه تغییر می‌دهد.

این نوشتار می‌کوشد، به نقد روایت‌هایی بپردازد که با تفسیرهای مغرضانه و تصحیحات مشکوک، دم از احتشام و فخامت و غلو قدر و منزلت، می‌زنند و ایران را زیر این روایت‌ها گرفتار و مدفون کرده‌اند. نظریه فرا تاریخ‌گرایی، با پیش‌فرض بی‌اعتمادی به وثاقت متون و توجه به متون حاشیه‌ای، ساختار شکنی تئوری‌های چپ و ناسیونالیستی و بازاندیشی در متون ایرانی، اعتقاد دارد روش مناسب برای فهم پدیده‌های فرهنگی و تاریخی، توصیف همه جانبه آن‌ها است؛ یعنی ساختارهای اجتماعی، باورها و هنجارهای هر جامعه را می‌توان بر مبنای رفتارهای به‌ظاهر معمولی آن تبیین کرد، که در آن رخدادهای جزئی، موضوعات بزرگ را آشکار می‌کنند (Geertz, 2017: 26). نو تاریخ‌گرایی راه‌حل نهایی و نسخه‌ای برای رهایی از این بحران نمی‌پیچد، بلکه بیشتر هدفش این است که منازعات ایدئولوژیکی که بر سر ایران آمده است را آشکار سازد و از این مسیر به عدم اصالت این روایت‌های تمامیت‌گرا حکم دهد. کاربست نظریه فراتاریخ‌گرایی می‌تواند خطر تقلیل‌گرایی را از خوانش متون در امان نگه دارد. در این نظریه متون غیررسمی و فراموش شده فراخوانده می‌شوند و منازعات ایدئولوژیکی نهفته در آن‌ها از طریق روش‌های جدید کشف و احصا می‌شود.

۴. روش‌شناسی

در این نوشتار، از روش انتقادی بهره گرفته شده است. روش انتقادی، آن‌طور که امروزه در حوزه روش مدنظر است، عمدتاً توسط مکتب فرانکفورت که در دهه ۱۹۳۰ در آلمان تأسیس شد و در خارج از سنت‌های فلسفی آلمان نشو و نما یافت، گسترش پیدا کرد. مکتب انتقادی، خرد انسانی را بالاترین پتانسیل انسان می‌داند و در پی آن است با دست‌یازیدن بدان، ماهیت جوامع موجود را به چالش بکشد. در یک‌کلام هدف آن روشنگری و رهایی است (شرت، ۱۳۹۳: ۲۷۷). نظریه انتقادی با طبیعی دیدن پدیده‌های سیاسی سر‌ناسازگاری دارد و در مقابل، بر تاریخی بودن پدیده‌های سیاسی تأکید می‌کند و نظریه‌ها، دستگاه‌های مفهومی و موضوع‌های شناسایی را تاریخی تلقی می‌کند (معینی علمداری، ۱۳۹۰: ۸۹). نظریه‌پردازان انتقادی به دلیل رویکرد دیالکتیکی‌شان به نقش عوامل فرهنگی و سیاسی در شکل‌گیری شناخت بشری و رابطه دانش و منافع رهایی‌بخش توجه دارند. از منظر روش انتقادی واقعیت را جز از طریق پنجره ارزشی نمی‌توان شناخت.

باری، در این روش شواهدی درست و مستند هستند که بتوانند محقق را در درک شرایط زیرین و پنهان و نیز آشکارسازی آن‌ها یاری دهند. در این روش محقق و رای سطح ظاهری واقعیت را چنان واری می‌کند که بتواند درک‌های ذهنی را جابجا کرده و بینش جدید فراهم آورد. از این منظر، تحقیق انتقادی در حین انجام تحقیق در عمل ظهور می‌یابد و فرایندی چرخه‌ای از تأمل و کنش است. درحقیقت، تبیین‌های انتقادی نقدهایی هستند که مسیر اقدام در راستای تغییر و دستیابی به جامعه‌ای برابر و رها از سلطه را هموار می‌سازند و به کنش سیاسی الهام می‌بخشند (محمد پور، ۱۳۹۷: ۴۲). وجه انتقادی این روش به نگارنده فرصت می‌دهد که کلان روایت‌هایی که از ایران شده را به پرسش بکشد و با وام‌گیری از نظریه نو تاریخ‌گرایی، دشواره ایران بیمار را در درون همین روایت‌ها بازشناسد.

۵. «ایران بیمار»؛ گرفتار در روایت‌های سه‌گانه

تاریخ همیشه ابزار دست فاتحان بوده است که از طریق ایجاد برساخت‌های اجتماعی به خلق هویت ملی و سپس تبلیغ و گسترش آن به‌منظور وفاداری از طریق ملت‌سازی پرداخته‌اند. تاریخ‌نگاری مهم‌ترین ابزاری است که برای ساختن این سازه اجتماعی نقش‌آفرینی می‌کند. ساختن عصرهای طلایی از گذشته، ابداع تاریخی کهن و باعظمت، تقدیس اسطوره‌ها و ستایش نیاکان به همراه فراموشی تاریخی در مجموعه سرمایه‌های اجتماعی هستند که ایده ملت بر آن‌ها استوار می‌شود. در این تاریخ‌نگاری‌ها به فراخور هر دوره، روایتی توانسته است در رقابت با سایر روایت‌ها به‌منظور ایجاد آرمان‌شهری دست‌یافتنی و متعالی به تصویرگری ایران بیمار و رنجوری روان ایران پردازد. به‌نظر می‌رسد در تاریخ‌نگاری ایرانی، تمرکز بر ایرانی روبه‌زوال و در مسیر قهقرا که نیازمند الگویی برای رهایی از این وضعیت است، امری مشترک باشد.

در مسیر بازنگاری تاریخ دو پدیده فرنگ‌ستانی و عرب‌ستیزی در بازپردازی هویت ایرانیان مؤثر افتاد. ایرانیان از همان آغاز در پی یافتن رمز پیشرفت فرنگ و «خواب غفلت» خویش برآمدند (فروغی، ۱۳۱۸: ۲۸۸). «ترقی معکوس»، «انحطاط»، «بی‌هوشی»، «خواب غفلت» و «بیماری وطن» از جمله مفاهیمی بودند که در سده ۱۳ ق/ ۱۹ م برای تشریح موقعیت ایران بکار می‌رفت؛ یعنی در مقایسه با تاریخ اروپا بد که تاریخ‌نویسان ایران را بیمار و از قافله تمدن عقب‌افتاده یافتند و در پی رسیدن به فرنگیان برآمدند

(توکل‌ی طرقي، ۱۳۹۷: ۶۵). نقطه آغاز روایت‌های تاریخ‌نگارانه به نخستین تلاش‌های اصلاح‌خواهی در ایران در دوران قاجار ارجاع می‌یابد تا پیش از آن، ایرانیان اگرچه فهمی از اشتراکات فرهنگی که آنان را از «دیگری» (Other) جدا می‌ساخت داشتند، اما این مسئله ارتباطی با رقابت‌های سیاسی و روایت‌پردازی نمی‌یافت. در مواجهه با ضرب‌آهنگ شتابان مدرن شدن است که روایت‌ها یکی پس از دیگری به ارائه راه‌های رهایی از دریچه ایده ایران بیمار پرداختند. در این نوشتار به سه روایت اسلامی، باستانی و چپ به‌عنوان سه مورد از مؤثرترین روایت‌های تاریخ معاصر ایران پرداخته شده است.

۱.۵ ایران بیمار؛ راه‌حل اسلامی درمان آن

روایت اسلامی و توجه از منظر دین به مساله ایرانی، یکی از قدیمی‌ترین و درعین حال مهم‌ترین روایت‌ها در ایران است. تاریخ طولانی و هم‌چنین دسته‌بندی‌های فراوانی که در لوای «اسلام» در ایران زمین به‌وجود آمده است، ارائه صدایی واحد از جانب آن را به‌شدت دشوار کرده است. یکی از مشکل‌آفرین روایت‌ها که خود را با عنوان «اسلامی» معرفی کرده، توجه به بحران انحطاط، عقب‌ماندگی و بیماری ایران، از منظر تصوف و عرفان است. در این موقعیت ویژه، که پاسخی آنی و اولیه به‌مواجهه با مظاهر مدرنیسم است، ایران در نتیجه دور شدن از بن‌مایه‌های مذهبی‌اش به آفات زیادی دچار شده است. به عبارتی از نظر راویان این روایت، تجدد، بحران است و آن چیزی که دوری از دوران طلایی اسلامی را سبب شده است، زرق‌وبرق دنیای جدید است که «تقلیدی کورکورانه» را در میان جوانان ایرانی برانگیخته است. از منظر این طیف از روایت‌گران مذهبی از ایران که لزوماً حاملان آن از میان سلک علما نبوده‌اند - ایران اسلامی، به پشتیبانی از نهاد سلطنت، به‌عنوان حامی اصلی خود، می‌تواند با «حفظ بیضه اسلام» به «علو درجات تمدنی» دست‌یابد. از نظرگاه این روایت، مای ایرانی مسلمان، که

اشراف و اکابر اهل عالم از ما بودند و مشهورترین و کریم‌ترین خلق به ما انتساب می‌داشتند. ماییم که سلطنت عالم از ما برپاشده، ممالک ما از جمیع ممالک عالم بهتر، آب‌وهوای خاک ما از قطعات خمسه کره نیکوتر، زبان عذب‌البیان ما از جمیع السنه کل عالم شیرینتر و لغات ما از سایر لغات وسیع‌تر و حسیض‌تر. لیکن و اسفاه، با آن اوج عزت چگونه حسیض خاک ذلت شدیم (زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۷۲۲).

در این روایت ایران چون «مریضی که مانند میت شده و در دست غسل افتاده» پرسش از چرایی عقب‌ماندگی ایرانی مسلمان، پاسخی جز مقهورشدن در برابر تمدن غربی و بسنده کردن به ظواهر این دنیا ندارد؛ اما این روایت به سرعت در برابر افکار نوخواهانه متفکران مسلمان کسانی چون شریعتی، آیت‌الله بهشتی، محمدباقر صدر و از همه مهم‌تر امام خمینی در محاق رفت. چراکه آنان دارای سه سرمایه فرهنگی ارزشمند بودند: سرمایه تاریخی، جنبه‌های فرهنگی ایدئولوژی سیاسی و سرمایه ارتباطی (سمیعی، ۱۳۹۸: ۶۶۴).

مباحث ارائه شده از سوی این متفکران مسلمان در حقیقت به تکوین ایدئولوژی اسلامی سود رساند و جامعه ایرانی را که مشتاق شنیدن این روایت بود، با آن آشنا ساخت. در مقدمه کتابی با عنوان دیدگاه توحیدی تلقی این افراد از کار خود به طور روشنی نمود یافته است: «بانگ سحر آید، خورشید از درون شب در حال بالا آمدن است. خورشید را در وسط زندگی خواهیم داشت برای کسی که راه یافته است. برای «امتی که بر اساس ایدئولوژی خود در حال تکوین» است. این مجموعه را به انگیزه همین امید آورده ایم و خواستیم که کاری «اصیل» باشد و در حرکت ایدئولوژیکی نقشی ایفا کند» (ایزدی و مسکوب، ۱۳۶۰).

مهم‌ترین راه‌حل راویان این روایت جدید از اسلام، بازگشت به خویشتن است که در واقع همان رجعت به مدینه فاضله اسلامی است. آرمان حکومت اسلامی نمادی از مدینه فاضله‌ای است که بشر همواره در آرزویش بوده و دوری از جهلی که بدی‌ها و فساد از مصادیق آنند. نقطه اتکای این روایت، از ایران‌زمین به ایران زمان و مرکز آن تشیعی است که تحقق چنین حکومتی را از نظر دور نداشته است. باری، اقبال مردم به مذهب تشیع و احساس همدلی، با حوائج ملی ایرانیان ستمدیده که سالیان متمادی با ظلم و ستم بیگانگان مواجه بودند، همخوانی دارد (بی من، ۱۳۹۱: ۵۶). بر اساس این روایت، راه نجات ایران بیمار، زدودن جراحات‌های تمدن غربی بر این پیکره است که از طریق استمداد از بن‌مایه‌های مذهب و پیوند قدرتمند آن با سیاست، به دست خواهد آمد. «بازگشت به خویشتن»، به عنوان گفتمان اصلی این طیف، راه‌حلی بود که برای جامعه‌ای که برخلاف هویت وجودی‌اش به سمت سکولاریسم رانده می‌شد، ارائه گشت. این گفتمان در حوزه‌ی سیاسی راه و چاره‌ای بود برای نسلی که از استبداد به تنگ آمده بودند و لیبرالیسم را به دلیل سیاست‌های امپریالیستی و استعماری دولت‌های غربی و ابتذال اخلاقی این جامعه‌ها

ایران را از دست «ایران» نجات دهیم؛ ... (سید مرتضی حافظی) ۷۱

شایسته‌ی سرزنش می‌دانست و مارکسیسم را، به دلیل ماهیت ماتریالیستی و ضدیتش با مذهب، نکوهش می‌کرد (حسینی زاده، ۱۳۸۶: ۲۰۷-۲۰۸).

راویان راه‌حل بازگشت به خویشتن، کسانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، جلال‌آل‌احمد و فخرالدین شادمان بودند. در میان این‌گره علی‌شریعتی مهم‌ترین فردی است که توانست ایده بازگشت به خویشتن را در قالب یک تئوری قابل‌الگوگیری در سال‌های آخر حکومت پهلوی ارائه کند. مسئله شریعتی نیز انحطاط و عقب‌ماندگی است و از نگاه وی، انحطاط و عقب‌ماندگی یعنی: استحاله شدن انسان با از دست رفتن خودآگاهی، سازندگی و آفرینندگی او (شریعتی، ۱۳۷۹ الف: ۳۴۱). شریعتی به‌عنوان نماینده این گروه بازگشت به خویشتن را این‌گونه توصیف می‌کند که:

هنگامی که ما از بازگشت به ریشه‌های خود سخن می‌گوییم، درواقع از بازگشت به ریشه‌های فرهنگی خود حرف می‌زنیم... ممکن است بعضی از شما به این نتیجه برسید که ما ایرانیان باید به ریشه‌های نژادی (آریایی) خود بازگردیم. من این نتیجه‌گیری را به‌طور قاطع رد می‌کنم. برای ما، بازگشت به ریشه‌هایمان به معنای بازگشت به ریشه‌های اسلامی است. (Abrahamian, 1989: 116).

من با نژادپرستی، فاشیسم و بازگشت ارتجاعی مخالفم. از نظر او اسلام عنصر بنیادین هویت ایرانی-اسلامی است: «تا جایی که با انتخاب میان خویشتن‌های باستانی و اسلامی به‌طور خاص مربوط است، خویشتن اولی به نفع خویشتن اسلامی رد می‌شود.» (کچوئیان، ۱۳۸۴: ۱۳۴). نکته مهم‌تر آن‌که تمدن اسلامی همچون قیچی عمل کرده و ما را از گذشته پیش از اسلام به کلی بریده است. جستجوی هویت اصیل ما، به باور شریعتی مسئولیت اصلی ما هم هست و آن در یک کلمه عبارت است از «تجدید بنای مکتبی و مسلکی اسلام با بینش شیعی، بر اساس کتاب، سنت، علم و زمان» (شریعتی، ۱۳۷۹ الف: ۸). شریعتی اساساً تیپ فرهنگی ما را مذهبی و اسلامی می‌داند (بروجردی، ۱۳۷۷: ۱۷۱). از منظر شریعتی ایدئولوژی شیعی مردم را از سلطه مدرنیته نجات داد باید هدفش ساختن جامعه ایدئال اسلامی باشد که پایه‌های اساسی آن را «امت»، «امامت» و «عدل» تشکیل می‌دهد (شریعتی، ۱۳۹۸ ب، ۱۰۱-۱۶۷). از این‌رو زنده کردن هویت اصیل ایرانی در اندیشه شریعتی را باید از دریچه آموزه‌های جنبش ساز مفاهیم اسلامی و شیعی موردتوجه قرار داد.

روایت اسلامی، بر ایده «امت اسلامی» ساخت یافته بود اما این الگوی فکری با اندیشه سیاسی امام خمینی به طور کلی دگرگون شد. امام خمینی با توجه ویژه به وضعیت ایران، مسأله ایران را به یکی از مهم ترین موضوعات کلیدی در کانون توجه خود قرار داده بود. تمرکز ویژه ایشان بر ایران، مقابله با طاغوت و استبدادی بود که در صدد زدودن علائق مذهبی و محو هویت فرهنگی و اسلامی ایرانیان بود. در صحیفه نور می فرمایند: خدا می داند که پهلوی چه خیانت هایی به اسلام کرده است. من و شما حالا نمی توانیم مطلع بشویم. بگذار آن ها از این مملکت بروند، آن وقت می بینید که آن ها چه کرده اند (صحیفه نور، ۱۳۷۹: ۱۶۷). اسلام، به عنوان داروی شفابخش جامعه ایرانی؛ می توانست هم زمان با استبدادشاهی و وابستگی به قدرت های استعمارگر، به عنوان مهم ترین عوامل عدم پیشرفت تاریخی مقابله نموده و همچنین راه حل خود را ارائه کند. حکومت اسلامی، تحقق مدینه فاضله راویان روایت اسلامی از ایران بود؛ که با حضور جامعه روحانیت در بدنه قدرت معنا پیدا می کرد. فقه سیاسی شیعه، با طرح مسائل مستحدثه و مبتلابه جامعه ایرانی، در گسست از رویکردهای عرفانی، رمزآلود و یا ایده های التقاطی چپ اسلامی، به بازتعریف ایران بیمار پرداخت، و با توجه به بعد فرهنگی و مذهبی بیماری ایران، به طرح راهکارهای فرهنگی و همچنین سیاسی پرداخت.

۲.۵ ایران بیمار؛ راه حل ناسیونالیستی درمان

در عصر جدید نخستین روایت از هویت ایرانی که میان روشنفکران رواج گرفت، بازسازی هویت ایرانی بر مبنای دیدگاه تخیلی و احساساتی ملت پرستانه یا ناسیونالیسم رمانتیک بود. تقدیر یا سرنوشت تاریخی به عنوان یکی از مفاهیم مورد بهره برداری ایدئولوژی ناسیونالیسم، حامل بار بسیار احساسی تری از مفاهیم آینده است. از نظر آنان باید تلاشی مقدس را برای بازیابی گذشته طلایی که اکنون در زیر زمان حال به نحو ظالمانه ای پنهان شده است، به کار بست. باری، تاریخ همیشه ابزار دست ناسیونالیسم است و چگونگی کاربرد آن بستگی به خصلت پیشرو یا پسرو، ستیزه جو و مهاجم با مردمانه و آشتی پذیر ناسیونالیسم دارد. تا به قصد و یا حتی بدون قصد گذشته را از ورای آرمان هایش بسازد و به خدمت زمان حال خود درآورد. ملی گرایی ستیزه جو با لاف و گزاف درباره توانایی ها و بزرگ نمایی خود و نادیده گرفتن دیگران معمولاً با آنان سر

ناسازگاری دارد و راه را بر فرهنگ‌های بیگانه می‌بندد تا در درون قلعه خود آسیب‌ناپذیر بماند، در بسیاری از جاها، سپر بلایی می‌یابد تا گناه ناکامی‌های ملی را به گردن آن‌ها بیندازد، خشم و نفرت توده‌ها را برانگیزد و در راه شعارهایش به جنبش درآورد. (مسکوب، ۱۳۷۳: ۳). در ایران نیز روشنفکرانی که با کشورهای اروپایی در تماس بودند و ناسیونالیسم رمانتیک را راه‌حل نهایی عقب‌ماندگی ایران می‌پنداشتند از این منظر به بازسازی مفهوم «ملت ایران»، «وطن پرستی»، «عشق به سرزمین پدری و مادری» پرداختند. این روشنفکران، با تمسک به فرهنگ دیرینه ایرانی به بازسازی هویت ایرانی در قالب هویت ملی پرداختند. این تلقی از تاریخ، اهتمام جدی به عناصر اسطوره‌ای، باستانی قومی نژادی در تاریخ‌نگاری ملی دارد. به طوری که تحولات را به روش خاصی تفسیر می‌کند، به برخی تحولات شاخ و برگ می‌دهد و از اهمیت برخی دیگر می‌کاهد و به سمت نوعی نگاه گزینشی به میراث گذشته حرکت می‌کند. این نوع ادراک اغلب بر پایه نوعی قوم‌مداری شکل می‌گیرد که بر اساس آن گروه خاص موردنظر، مرکز همه‌چیز است و دیگر گروه‌ها در مقایسه با آن سنجش و ارزیابی می‌شوند. این امر می‌تواند شکل‌هایی افراطی از نابرداری فرهنگی، مذهبی و حتی سیاسی به خود بگیرد (کوش، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۹).

احساسات رمانتیک به وطن در آثار پیشگامان این جریان فکری همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزا و میرزا آقاخان کرمانی نمود بارزی یافته است. در تفکر میرزا فتحعلی گرایشی قدرتمند در عشق به ایران باستانی به چشم می‌خورد (کاشانی، ۱۳۹۹: ۲۴۶) او در مکتوبات می‌نویسد: ای ایران کو آن شوکت. سعادت باستانی به عهد پادشاهان بزرگ تو؟ آن زمان که پادشاهان تو به پیمان فرهنگ عمل می‌کردند، مشرق و مغرب فرمان‌بردار آنان بود (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۵-۱۶). وی نقش دوران سازی در گردآوری آرای ناهمخوان درباره گذشته ایران و جوهره ملی، آمیختن آن‌ها با مواضع تند خود، و ریختن آن معجون تازه در قالب گفتمان بحثی ناسیونالیسم ایفا کرد و ایدئولوژی آماده برای پیروانش فراهم آورد (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۶۷).

روایت ناسیونالیستی و ملی‌گرایی، ماحصل غوطه‌ور شدن در نزاع سنت و مدرنیته‌ای است که تب تند جریان روشن‌فکری امروزه ایران است. این روایت که عاجز از پاسخ به این پرسش که آیا «ملی‌گرایی» عامل بقا خواهد بود یا استبداد، دشواره ایران بیمار را دور شدن از تاریخی باستانی و دل‌بستگی و غلبه ایدئولوژی‌هایی می‌داند که ایران را در

ورطه سقوط و تباهی قرار داده است. این روایت جولان ایدئولوژی‌های رنگارنگ در ایران معاصر را معلول کم شدن امکان «آگاهی» ملی ایران می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۵۳). آنان بر مفاهیم پرطمطراق اما خیالی «سنت، آگاهی و تجدد» تأکید می‌ورزند و بر آن تفاخر دارند. ناسیونالیسم مدرن ایرانی که در پی پایه‌گذاری دولت مدرن و قدرتمند ایرانی بوده است پایه خود را بر آگاهی دیرینه‌ی ایرانیان به هویت قومی خود می‌گذارد که هویت دیرینه‌ی فرهنگی است و در اوج خود تکیه‌ی خود را بر تاریخ پیش از اسلام می‌گذارد. این تاریخ که بخش عمده‌ی آن در دوران اسلامی ناشناخته بود با در اساطیر گم بود، در قرن نوزدهم با کوشش‌های باستان‌شناسانه فیلولوگ‌های (زبان‌شناسان) اروپایی کشف شد. این ناسیونالیسم، در صورت گراف گرایانه‌ی خود بر گمانی از ایرانی‌ت ناب تکیه داشت که ناگزیر با اسلام به‌عنوان دینی بیگانه با ایرانی‌ت ناب سر ستیز داشت و یا می‌خواست آن‌ها را نادیده انگارد. (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۸۸-۱۸۷). بر همین اساس، مخالفت میان دو روایت اسلامی و ایرانی آغاز شد. درحالی‌که روایان روایت نخست، ایران اسلامی را نقطه تمرکز خود برای رهایی از دشواره‌ی ایران بیمار معرفی می‌کردند، روایان روایت ناسیونالیستی، مذهب و خرافات مذهبی را یکی از مهم‌ترین عوامل بیماری معرفی می‌کردند.

طرفداران ایده باستانی راه‌حل ایده ایران بیمار، نیز با پرسشی مشابه روایان اسلامی مواجه بودند. «اولین موضوعی که در قیاس احوال مشرق‌زمینیان و اروپاییان به ذهن ما می‌رسد این است که چگونه اروپا به حد چنین ترقی برجسته‌ای رسیده است و حال آن‌که اقوام آسیایی که مروجین اولیه مدنیت بوده‌اند، عقب‌مانده‌اند؟» (ملکم خان، ۱۳۸۸: ۱۵۸) پرسش تاریخی که این بار از زبان ملکم خان بیان شده است، بازهم بر ایده پیشاهنگی ایران در اعصار باستانی تأکید دارد که از زمره مروجین مدنیت به شمار می‌رفته‌اند. میرزا آقاخان کرمانی، یکی از نامدارترین روایان این روایت، اعتقاد دارد اگر ایران سرزمین استبدادزده است، باید سرچشمه آن را در فرهنگ جستجو کرد، زیرا که نظم و سامان سیاسی ریشه در سنت فرهنگی دارد و این فرهنگ به‌واسطه حمله اعراب و رواج موهومات مذهبی رو به انحطاط گذاشته است (آدمیت، ۱۳۵۱: ۵۱۸).

از نظر روایان این روایت ایران سیاسی، بیش از ایران فرهنگی اهمیت دارد و همین مسئله آن‌ها در مظان اتهام حمایت از استبداد ایرانی قرار می‌دهد. ایرانشهری‌ها، به‌عنوان مهم‌ترین گرایش شناخته‌شده در درون روایت باستان‌گرا از ایران، از موضع «اکنون» ایران در تاریخ،

به گذشته می‌نگرند و سعی بر آن دارند با تمسک جستن از نظریه‌های تاریخی، تئوری خود را تبیین کنند. در نظریه‌های تاریخی مسئله «عینیت» (Objectivity) از بحران‌های علم تاریخ قلمداد می‌شود. چون تاریخ‌نگاری همواره بازسازی گذشته در اکنون است (Le Goff, 1992: 111-113) و نمی‌توان گذشته را چنان‌که رخ داده است دوباره عینیت بخشید. از این منظر است که در نزد ایرانی‌شهری‌ها فهم بحران «اکنون» مستلزم بازنگریستن به گذشته و به مفهوم درآوردن و نقادی آن است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۳-۲۳). آنان با دفاع از «سنت» در پی بازشناسی شیوه اندیشیدن تاریخی هستند و با نقد «سنت» می‌خواهند بحران «آگاهی» که ایران در مواجهه با «تجدد» دچار آن است را بررسی کنند. ایرانی‌شهری‌ها دچار ایدئولوژی هستند که در قالب «ایران‌گرایی متجدد» و «ناهم‌زمانی تاریخی» آن را بیان می‌کنند. تمام دغدغه ایرانی‌شهری‌ها متوجه دولت است و توجهی به مقصد سیاست‌های دولت یعنی مردم ندارند؛ و نقش مردم در سیاست را به‌عنوان مطیعان امر مطاع در نظر می‌گیرند. (قادری و رستم‌وندی، ۱۳۸۵: ۱۲۳-۱۴۸) این اندیشه چیزی به نام مداخله مردم در امر سیاسی را مفروض قرار نمی‌دهد.

نظریه‌پردازان عصر پهلوی دو منطق استراتژیک را در راستای درمان ناسیونالیستی ایران بیمار پیگیری نمودند:

نخست به بازنمایی روایتی از هویت پرداختند که تا حدودی تحت تأثیر تحقیقات شرق‌شناسانه اروپائیان بود و به‌صورت کاذبی بر اصالت تأکید می‌نمود. دوم این‌که بر قدرت یابی فرهنگ و میراث ایرانی از طریق پاسداشت گذشته و پشتیبانی و حمایت از آن تأکید می‌کرد. (Kashani-sabet, 2002: 173).

در حقیقت ناسیونالیسم پهلوی بیشتر به سمت نوعی میهن‌پرستی شخصی شده در نوسان بود، زیرا به‌جای آن‌که بر گرایش‌های آزادی‌خواهانه و قانون‌گرایانه در قالب یک سرزمین معین تأکید نماید مبتنی بر وفاداری شخصی، سنتی، فرهنگی با معطوف به نژاد بود. موج میهن‌پرستی در کشورهای نظیر عثمانی و ایران با گسترش و رشد نوعی ناسیونالیسم ارگانیک یا قومی (تورانیسم و آریایی‌گری) دنبال شد که خواهان ایجاد هویت مشترک و تحقق روحیه‌ای بنیادی از جمع‌گرایی بود، نه آن‌که به دنبال شکلی از حکومت باشد که حقوق آحاد شهروندان را تضمین کند (فوران، ۱۳۸۳: ۶۳۳). در این نوع نگاه، مفهومی از هویت ملی به‌عنوان ایدئولوژی رسمی دستگاه پادشاهی ساخته و پرداخته و تبلیغ شد که

همان مفهوم کهن ایران‌شهر است که حافظ و نگاهبان آن نظام شاهنشاهی است. در این راه با تحریف بسیاری از واقعیت‌ها و باهدف فراهم آوردن مبانی ایدئولوژی شاهنشاهی تلاش شد تا شاه، شأن و مقامی فراتر از انسان معمولی یافته و بی نیاز از مشروعیت مردمی دانسته شود. با افول جریان ناسیونالیسم مبتنی بر ایران‌شهری گفتمانی مبتنی بر «بازگشت گناه ناشی از واگذاشتن بنیان‌های سنتی» و «اسطوره‌گرایی» سر برافراشت و پس از حذف پهلوی‌ها از قدرت سیاسی، ایدئولوژی موردحمایت آن‌ها نیز در سایه سنگین روایت اسلام‌گرا مستحیل شد و فضایی از «آرمان‌شهری اسلامی» را برای جامعه پدید آورد (کدی، ۱۳۹۰: ۳۴۷).

۳.۵ ایران بیمار؛ راه‌حل سوسیالیستی درمان

ایران از منظر گفتمان چپ‌ها کشور کلمات بود. اندیشه چپ به‌طور تقریبی از دوره مشروطه به ایران وارد شد و شروع به رشد کرد. با آغاز تحولات انقلابی مشروطه در ایران، زمینه مساعد برای سوسیال‌دموکرات‌های قفقازی و رفقای ایرانی‌شان در فرقه اجتماعیون عامیون فراهم شد تا فعالیت‌های سازمانی و برنامه‌های خود را به ایران نیز گسترش دهند و در مبارزه با حکومت استبدادی ایران که تحت حمایت تزاریسم روسیه نیز قرار داشت، فعالانه شرکت کنند (شاگری، ۱۳۸۴: ۲۲۰). جریان مارکسیستی و چپ در دوره معاصر فضای سیاسی کشور ایران را تحت تأثیر قرار داده است. جریان مارکسیستی پس از ورود به ایران هم‌زمان با تحولات انقلاب مشروطه با نام‌های چپ قدیم یا سنتی و چپ جدید مارکسیستی با تأسیس احزاب و سازمان‌های مخصوص به خود در صحنه سیاسی و اجتماعی تحولات ایران به ویژه در فضای باز سیاسی دهه ۲۰ تا ۳۰ شمسی یعنی پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ ش - پدیدار شد. این جریان در شاخه چپ قدیم سه دوره را طی نمود، دوره نخست با نام سوسیال دموکراسی انقلابی، از وقایع انقلاب مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹ ش و روی کار آمدن رضاخان در ایران ادامه داشت. دوره دوم از روی کار آمدن رضاخان و کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ ش تا زمان برکناری وی در شهریور ۱۳۲۰ ش ادامه یافت. در این زمان مارکسیست‌ها حزب کمونیست را در باکو بنیان نهادند که ادامه افکار سوسیال‌دموکرات‌ها بود. دوره سوم از شهریور ۱۳۲۰ ش با

تأسیس حزب توده تا انحلال آن در داخل کشور، در سال ۱۳۶۲ ش و پس از انقلاب اسلامی است (طبری، ۱۳۶۶: ۱۶).

آنچه بر تاریخ‌نگاری چپ ایرانی در این دهه بیش از هر امر دیگری تأثیر گذاشت و به صورت بسیار عمیق بر نگاه و بینش مورخان این طیف سیاسی - ایدئولوژیک اثر گذاشت، تحولاتی بود که در کانون قدرت و نظام سیاسی ایران در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت انجام گرفت. چپ ایرانی در دهه شصت شمسی تحت تأثیر رویدادها و تحولات درونی و بیرونی جامعه ایرانی از یک طرف و نیز دگرگونی‌ها و تغییرات عمیق درون‌گروهی و درون‌حزبی گروه‌ها و جریان‌های چپ در ایران از سوی دیگر قرار گرفت و در تلاش خود برای تعمیق و گسترش ذهنیت، جزئی بسیار مهم از گفتمان اجتماعی - سیاسی ایران را تشکیل می‌دهد (وحدت، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

جریان تاریخ‌نویسی عناصر و مورخان چپ در دهه شصت بیشتر مانند فرصتی مغتنم و پراهمیت جلوه کرد تا این افراد در پس آن بر تمامی تجربه‌های ناکام پیشین، تصورات و انگاره‌های مسلم‌پنداشته شده سابق و اکنون ناکام مانده و نیز فرافکنی‌ها و بعضاً تهمت‌ها و سرزنش‌های گروه‌ها و جریان‌های رقیب در عرصه سیاست عملی در ایران و اندیشه‌های تاریخی دیگر گروه‌ها، سرپوشی از توجیه‌بگذارند و این بار با نگاهی تاریخی و بنا به آنچه خودشان از آن با تعبیر مستند نام می‌بردند، درصدد تبیین این وضعیت نوین برآیند. درواقع به تاریخ‌نگاری جریان چپ در دهه شصت شمسی باید در چنین فضا و گفتمانی توجه و آنگاه به بررسی انگاره‌ها، بینش‌ها و روش‌های این طیف از مورخان درباره تحولات تاریخ ایران اقدام کرد. تاریخ‌نگاری جریان چپ در ایران با هر معیاری که نقد و ارزیابی شود، در نقد آن نمی‌توان به این مؤلفه بسیار مهم بی‌اعتنا بود که این جریان همراه با خود چه مقدار زیادی از مفاهیم، واژگان و اصطلاحات نوینی را به زبان فارسی تزریق نمود و از این دریچه و با استفاده از این مفاهیم متنوع، به تحلیل و تبیین تحولات تاریخ ایران اقدام نمود. درواقع، سیاست، جامعه‌شناسی، و تاریخ ایران از جانب این نویسندگان چپ با استفاده از این مفاهیم، فراوان ارزیابی شد. این امر به گونه‌ای است که می‌توان آن را در پژوهشی مستقل بررسی کرد. در بررسی محتوای آثار تاریخی دهه شصت نیز می‌توان متوجه این نکته شد که این ویژگی به گونه‌ای واضح، نمود یافته است و تحلیل‌های این مورخان را سرشار از این مفاهیم ارزشی و ایدئولوژیکی ساخته است. این ویژگی به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد

تاریخ‌نگاری جریان چپ در ایران بدون کاربرد این مفاهیم میسر نخواهد شد (ترابی فارسانی و کوپایی، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲).

جامعه ایران در این دوره پذیرای اندیشه‌هایی همچون سوسیالیسم نبود؛ و موانع ساختاری (اجتماعی، عقیدتی) فراوانی وجود داشت و ایده‌های نوی که از بیرون وارد شده، برای رسوخ در ذهن و زبان مردم، مستلزم ایرانی سازی آن بود. بر همین مبنا بود که گروهی از روشن‌فکران و طبقه متوسطی از مردم زیر پرچم گفتمان چپ‌گرا جمع شده و با توجیهی اسلامی روایتی ارائه دادند که باعث شکل‌گیری اندیشه دورگه‌ای شد که با نسخه اصل آن متفاوت بود. این روایت از بحران ایدئولوژی و انعطاف‌ناپذیری فرهنگ و تمدنی سربرآورده از اندیشه قدسی به وجود آمد. از نظر این روایت استعمار و سیاست خارجی وابسته دولت‌های استبدادی، سبب تن رنجوری ایران گشته است؛ اما بی‌ریزشگی گفتمان چپ سبب شد تا این روایت به جای آن که حاصل شکاف اجتماعی باشد، عامل ایجاد آن شده و سوار بر این گسست، روایت حق‌به‌جانب دارانه و مصادره‌گرایانه خود از ایران را ارائه دهد. ایدئولوژی مارکسیستی، با به بند کشیدن مسئله ایران در قالب الفاظ و اصطلاحات نامأنوس، ایران را به وادی تفکر توده‌ای پرتاب کرد؛ و باعث سرگردانی دال‌های شناور گفتمان چپ شد که یک روایت قوی به‌راحتی می‌توانست دال‌های سرگشته آن را براباید. البته نباید از لطمات سختی که بر این جریان در دوره پهلوی اول محتمل شد غافل ماند (احمدی، ۱۳۹۶: ۳۸). در گذار تاریخی، روشنفکران ایرانی بیش از پیش برای غلبه بر مشکل تاریخی چگونگی سرایت و نفوذ در توده، تقلیل‌گرایی مفاهیم را سرعت بخشیدند و در فراگشت تاریخی بود که وارونگی مفاهیم در دوره پهلوی دوم به‌طور کامل روی داد (نجف زاده، ۱۳۹۷: ۳۳۶).

با تسلط اندیشه‌های چپ بر جریان روشنفکری، مدرنیته در ایران به‌مثابه جریانی عقیم و ناکارآمد تصور شد که جامعه را رو به اضمحلال «مصرف‌زدگی» سوق می‌دهد. گفتمان چپ از اختناق سیاسی به وجود آمده و ناتوانی اقتصادی که طیف‌های مختلف نیروی کار به‌خصوص کارگران آسیب‌دیده داشت، بهره‌برداری کرد و تحت تأثیر مکتب چپ روسیه (احمدی، ۱۳۶۳: ۱۲) به ایران نفوذ کرد. در نتیجه این فعالیت‌های تئوریک واژه‌ها و مفاهیمی که مبنای چپ یا سوسیالیستی داشتند، وارد گنجینه واژگان فکری و فرهنگ عامه شدند (میرسپاسی، ۱۳۸۹: ۲۷۶). راه‌حل جریان جدید به‌جای تکیه بر مفاهیم مدرن، بر مفاهیم

پرطمطراق اما خیالی همچون «عدالت» و «مساوات» تأکید می‌ورزید. در واقع، در گذار تاریخی، روشنفکران ایرانی از جمله کسانی مانند طبری برای غلبه بر مشکل تاریخی چگونگی سرایت و نفوذ در توده، تقلیل‌گرایی مفاهیم را سرعت بخشیدند و با طرح عبارات ساده و قابل فهم به عضوگیری در میان مردم پرداختند. اندیشه‌ورزان و فعالان چپ‌گرا، فعالیت‌های جدی خود را در جهت تحقق آرمان‌های باورمند آغاز کردند. نقش فعال آنان در انقلاب مشروطه و تداوم آن در دوران پهلوی اول و در دوران پهلوی دوم مشهود است و سیطره آنان بر روی ایران سایه افکنده است. تأثیری که در ادبیات سیاسی ایران گذاشته‌اند غیرقابل انکار است. در واقع روایت ما از زمان نضج‌گیری این گفتمان روایت چپ‌گرایانه از تاریخ شد؛ زیرا که در جامعه ایران در شرایط فقدان نهادهای نیرومند، روشنفکران اهمیت ویژه‌ای داشتند.

از آنجاکه روشنفکران ما هم دل‌بستگی‌ای که به این گفتمان و ایدئولوژی داشتند، ستون اصلی ایدئولوژی خود را با محوریت اندیشه چپ بنا نهادند و به آن مشروعیت بخشیدند. هرچند که در سال‌های منتهی به انقلاب، گفتمان مذهبی و اسلام توده‌گرا، دال‌های شناور و سرگردان این ایدئولوژی را در خود ذوب کرد و روایت جدیدی از ایران اسلامی ارائه داد که برای طبقه متوسط ایرانی جاذبه داشت. برای رهایی از تئوری قوی و مسلط چپ در روایت‌گری تاریخ ایران و ساختارشکنی آن، بر اساس نظریه نو تاریخ‌گرایی باید به سمت متون به رسمیت شناخته‌نشده و موشکافی در متونی پرداخت. منازعات نهفته در آن‌ها را از طریق روش‌های جدید کشف و احصا کرد تا بتواند ما را از بحران آگاهی، بخوانیم مشکله هویتی (رجایی، ۱۳۹۵) نجات دهد.

۶. نقد روایت‌های سه‌گانه در پرتو نظریه فرا تاریخ‌گرایی

هدف ما در این نوشته از نقد روایت‌های سه‌گانه ارائه‌شده گونه‌ای تفسیر انتقادی است که در آن شبکه‌ای از روابط بررسی شود و به‌منزله نزدیک‌ترین تفسیر به واقعیت باشد. از منظر نو تاریخ‌گرایی، باید به برداشت متحد و یکپارچه از فرهنگ و دوره تاریخی به دیده تردید نگریست (Payne, 2005: 3). مؤلف و مخاطب اثر نیز ساخته شرایط ایدئولوژیک زمان خود است؛ بنابراین تمام ادعاها مبنی بر امکان تفسیر و سنجش یک اثر که بی طرفانه، عینی، علمی و بدون دخالت منافع و علایق مفسر باشد، بی‌پایه است؛ زیرا که از منظر نو

تاریخ‌گرایی، تاریخ خود نیز یک تفسیر است و مانند هر تفسیر دیگری از صافی ذهن فرد می‌گذرد و نمی‌تواند بی‌طرف باشد. اتفاقات تاریخی به طرز غیرقابل بازیافتی از دست‌رفته‌اند (Barry, 2009: 152). تاریخ، قدرت و روایت‌های ارائه‌شده در تاریخ‌گرایی نو از هم جدانشدنی هستند؛ و تاریخ برای آنان محصول روابط پیچیده درون‌گفتمان‌های متفاوت (هنری، اجتماعی، سیاسی، علمی و غیره) است (نجومیان، ۱۳۹۱: ۱۴). بر هر دوره‌ای گفتمان خاصی حاکم است که رویدادهای تاریخی برحسب آن گفتمان تفسیر می‌شوند؛ به همین دلیل است که آنچه در برهه‌ای از تاریخ حقیقت تلقی می‌شود، در برهه دیگر ممکن است حقیقت نباشد و آنچه افکار و سخنان بهنجار تلقی می‌شود، ممکن است در دوره دیگر در همان جامعه چنین نباشد (پاینده، ۱۳۹۷: ۷۷). این ناپایداری گفتمان‌ها را در روایت‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد. هدف از نقد این روایت‌های ایران محور آن است که از انفعال بیرون بیائیم و نباید در برابر تعمیم کلان روایت‌ها و کلان روش‌ها تسلیم بشیم. در این رویکرد دسترسی ما به وقایع از طریق متن‌هاست و تاریخ خود یک متن است، یک تفسیر است و فقط یک تاریخ وجود ندارد (Habib, 2008: ۱۵۰) و روایت‌های متفاوت از یک رویداد می‌تواند وجود داشته باشد. چراکه تاریخ از سه فیلتر زمان نوشته شدن، زمان خوانده شدن و مؤلف تاریخ می‌گذرد، پس نمی‌تواند بی‌طرف و خنثی باشد. به همین دلیل باید به فراسوی متون رسمی حرکت کرد، زیرا این متون اطلاعاتی در مورد گفتمان‌های زمان نگارششان به خواننده عرضه می‌کنند که روایت غیرقطعی از تحلیل ساختارهای قدرت است. از منظر این نظریه پژوهشگر باید به سراغ گفتمان‌هایی برود که ساکت و مغفول بوده‌اند. به این معنا که در هر دوره‌ای یک گفتمانی غالب و گفتمان دیگری مغلوب است. غایت کار پژوهشگر نوتاریخ‌گرا، پیدا کردن گفتمان‌های مغلوب است.

در گستره فکر تاریخی، هر خاطره‌گزینی با خاطره‌زدایی همراه و هر آرمان‌سازی با اهریمن‌پردازی همگام است. در این یاد‌گزینی‌ها و یاد‌زدایی‌ها (توکلی طرقي، ۱۳۹۷: ۱۵) گذشته بازآفریده و آواهای خاموش بازگو می‌شوند. نو تاریخ‌گرایی با نقد تاریخ‌نگاری سنتی، با در نظر گرفتن متون نادیده گرفته شده می‌کوشد تا نشان دهد که چگونه ایدئولوژی مستقر از متون اصلی در جهت تثبیت و تحکیم گفتمان خود بهره گرفته است. آن چیزی که از نو تاریخ‌گرایی می‌توان آموخت این است نباید با رد، نقد و طرد متون به‌طورکلی تاریخ را کنار گذاشت؛ تنها باید به متون در حاشیه به اندازه متون اصلی بها داد. چون دربرگیرنده

گفتمان‌هایی هستند که می‌تواند در روایت‌گری از ایران اثر بگذارد. روایت‌های رسمی‌ای که الگوهای ایران‌آرایی ارائه داده‌اند را باید به نحوی شالوده‌شکنی کرد تا بتوان از طریق آن صداهاى خاموش مانده در متن رویدادهای تاریخی را برجسته ساخت و نشانه‌های چندصدایی تاریخی-سیاسی را در متون بازیافت.

سه روایت اصلی که در این نوشتار از آن‌ها نام‌برده شد، تنها بخشی از روایت‌های موجود هستند که کوشیده‌اند به توصیف چستی مسأله ایران و راه‌حل درمان آن پردازند. در نخستین روایت‌ها، تلقی عرفانی از سیاست، به ناسیاست و پرهیز از سیاست‌ورزی‌ای انجامید که برای دهه‌ها ایران را گرفتار و مقهور روایت‌های لیبرالیستی کرد که غرب را آمال خود قرار داده بود. این درحالی است که این روایت در دهه ۵۰ شمسی با گسست روبرو شد و سرانجام توانست با هژمون ساختن روایت خود از ایران و راه‌حل درمان آن به عملی شدن روایت اسلامی در ایران معاصر بینجامد. البته این روایت را به‌طور مستقیم می‌بایست واکنشی به روایت ناسیونالیستی از ایران دانست که می‌کوشید با ایجاد دوگانه ایرانی / سامی، به گذشته باستانی ایران رجوع نموده و اصول سیاست‌ورزی را از آن الگو گیرد. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و همچنین برخی از اقدامات فرهنگی در دوران پهلوی در تلاش برای هژمون ساختن این رویکرد ضدخواست جامعه بود که البته با روایت اسلامی از یک‌سو و روایت سوسیالیستی و چپ از سوی دیگر، به چالش گرفته شد. روایت‌های چپ از مشكله بزرگی رنج می‌بردند که مهم‌ترین آن‌ها استقرار بر نیازهای مادی به‌عنوان سنگ‌بنای ایدئولوژی از یک‌طرف و هم‌چنین خیالی بودن وعده‌ها و دوری از واقعیت جامعه ایران بود. روشنفکران در جستجوی بازگشت خود لاجرم در جامعه ایرانی به هویت اسلامی می‌رسیدند اما مسئله عمده آن بود که بهترین و برحق‌ترین شارحان چنین هویتی نه آنان بلکه علمای اسلامی بودند که جامعه برای نجات از آشفتگی در گفتمان پهلویسم به آنان اقبال نشان داد (نجف زاده، ۱۳۹۷: ۳۶۸).

بر همین اساس می‌توان گفت روایت‌های رسمی در الگوهای ایران‌آرایی را برساخته روایی کسانی است که در عصر خود آن را مفصل‌بندی کرده‌اند. نباید از این مسئله غافل شد که بازگویی گذشته، یاد‌زدایی و یاد‌گذاری، تاریخ‌گذاری و آینده‌سازی بر محور «ایران» نشانه منزلت نو «ایران» در بافت روایی تاریخ است؛ و تاریخ‌نگاری نوین از این منظر مورد مبدول نویسندگان است که می‌تواند به آشکارسازی ایدئولوژی شکل‌گرفته بین

چپ‌ها، مذهبی‌ها و ایرانشهری‌ها، بر سر ایران پردازد. در واقع با استفاده از خوانش این روایت‌ها و توجه به توصیف آن‌ها از ایران بیمار و ارائه راه‌حلی برای آن، بدون اینکه به ارزش‌گذاری و داوری‌هنجاری درباره نتایج عملی راهکارهای آرمان‌گرایانه آن‌ها پرداخته شود، می‌توان بخشی از برهم‌انباشتگی تاریخ‌نویسی معاصر و گفتمانی را مورد توجه و دقت نظر قرارداد و در پژوهش‌های جدی در دام آن‌ها گرفتار نیامد. باید خاطر نشان ساخت که مسئولیت تاریخی روشنفکران ایرانی ایجاب می‌کند که به دور از فرافکنی، طرح ایده‌های غیرعلمی، اسیر فراروایت‌ها شدن و با فاصله‌گیری از اندیشه محافظه‌کارانه ایرانشهری، مشارکت غیرقابل‌تردید خود را در تحولات سیاسی اجتماعی بپذیرند و فراموش نکنند که دست یازیدن به روایت‌های انتزاعی و فرار از واقعیت‌های اجتماعی و بازی‌های زبانی، مشکلی را حل نمی‌کند. تنها با بررسی روایت‌هایی که حداقل جسارت طرح ایده‌های عملی برای فراروی از بحران‌های جامعه ایرانی را دارا هستند و در عین حال حفظ یک نگاه انتقادی برای توسعه این روایت‌ها و شنیدن صداهای حاشیه‌ای می‌توان از بحران‌ها عبور کرد.

۷. نتیجه‌گیری

تاریخ دراز آهنگ ایران همواره دچار کشاکش‌های پی‌پی است و زیست جهان ایرانی، همواره، در آستانه فروپاشی قرار می‌گیرد. این استمرار و انقطاع تاریخی، توان دستیابی به هویت یکپارچه از تاریخیت ایرانیان را، سلب نموده است. درباره جبران این فاصله، گروه‌ها و طیف‌ها اندیشه‌ای فراوانی شکل گرفتند که هر کدام از آن‌ها برای غالب کردن روایت خود، بیش از آنچه که واقعیت نشان می‌داد، در مسیر اغراق‌آمیزی به بزرگ‌نمایی بیماری ایران ره پیمودند در این نوشتار، هواداران سه نظریه کلان، یعنی چپ‌های پروگماتیست که ابزاری جز کلمه نداشتند، مذهبی‌های محافظه‌کار که شریعت اسلامی را به سنگری برای مبارزه تبدیل کرده بودند و طرفداران اندیشه ایرانشهری که تاریخ ایران باستان را همچون بُتِ سترگ ستودنی، قبله آمال خود قرار داده‌اند، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. روش تاریخ‌گرایی نوین با تردید قراردادن روایت‌های رسمی این امکان را فراهم نموده است تا از زیاده‌گویی‌های بیمارگونه که خود دلیل اصلی زایش ایده «ایران بیمار» هستند، رهایی یابیم. بر همین اساس این نوشتار با نقد این روایت‌های کلان که به منظور تسلط روایت خود،

از یک سو در وخامتِ اوضاعِ مبالغه نموده و از سوی دیگر برای جذاب نشان دادن روایتِ خود به یوتیبایی سازی از ایران روی آورده اند تاخته است. بر اساس آنچه در این نوشتار آمد، اینک زمان آن فرا رسیده است که دفاع از روایت های مسلطِ آرمان گرانه را وانهاد و از نو روایتی خُرد، چندتکه و البته واقعی از ایده ایران ارائه کرد. در این روایتِ جدید و متکثر، ایران، نه بیمارِ لاعلاج و نه بهشتِ برین است؛ بلکه ایده ای است که با رهایی که از بارِ گرانِ تاریخِ سستی می تواند دوباره در مسیر تاریخ قرار گیرد.

کتاب نامه

- احمدی، حمید (۱۳۸۸). *بنیادهای هویت ایرانی*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- احمدی، محمدعلی (۱۳۹۶). *گفتمان چپ در ایران (دوره قاجار و پهلوی اول)*، تهران، ققنوس.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵). *هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه ی حمید احمدی، تهران، نشر نی.
- اصیل، حجت الله (۱۳۸۸)، *رساله های میرزا ملک خان ناظم الدوله*، تهران، نشر نی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران. شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- امیرزاده، محمدرضا، بهستانی، مجید (۱۳۹۳). «بررسی سیاست هویت در دوره معاصر ایران»، *نشریه ی مجلس و راهبرد*، دوره ۲۱، شماره ۷۷، صص ۷۱-۱۰۶.
- ایزدی، مصطفی، مسکوب، قاسم (۱۳۶۰)، *مجموعه مقالات دیدگاه توحیدی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۵۷). *مکتوبات*، تبریز، نشر احیا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱). *اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران، خوارزمی.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۷). *ما و مدرنیت*، تهران، موسسه فرهنگی صراط.
- بروجردی، مهرداد (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه ی جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- بی من، ویلیام (۱۳۹۱)، *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمه ی رضا مقدم کیا، تهران، نشر نی.
- پاینده، حسین (۱۳۹۷)، *نظریه و نقد ادبی: درس نامه ای میان رشته ای*، جلد اول، تهران، سمت.
- ترابی فارسانی، سهیلا، توسلی کوپانی، مریم (۱۳۸۸). «درآمدی بر تاریخ نگاری حزب توده ایران»، *فصلنامه ی تاریخ نگری و تاریخ نگاری*، دوره ۱۹، شماره ۴، صص ۱-۲۴.
- توکلی طرقی، محمد (۱۳۹۷). *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، تهران، پردیس دانش.

جفری، رابرتز (۱۳۸۹). *تاریخ و روایت*، ترجمه‌ی جلال فرزانه دهکردی، تهران، انتشارات امام صادق.

حسینی زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۶). *اسلام سیاسی در ایران*، قم، دانشگاه مفید.

رجایی، فرهنگ (۱۳۹۵). *مشکله هویت ایرانیان امروز*، تهران، نشر نی.

سلدن، رامان، ویدوسون، پیتر (۱۳۸۷). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، طرح نو.

سمیعی، محمد (۱۳۹۸). *نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟*، تهران، نشر نی.

سیدروح‌الله موسوی خمینی (۱۳۷۹). *صحیفه نور*، جلد ۲، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شرت، ایوان (۱۳۹۳). *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای؛ هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان تا قرن بیست و یکم*، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران، نشر نی.

شریعتی، علی (۱۳۷۹ الف). *مجموعه آثار*، جلد اول، انتشارات چاپخشن.

شریعتی، علی (۱۳۹۸ ب). *اسلام‌شناسی*، مشهد، انتشارات سپیده باوران.

ضیا ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶). *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی نژاد و سیاست بی‌جاسازی*، تهران، مرکز.

طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۶). *مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*، تهران، انتشارات ستوده.

طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۹). *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، انتشارات کویر.

طبری، احسان (۱۳۶۶). *کثر راه: خاطراتی از تاریخ حزب توده*، تهران، انتشارات امیرکبیر.

علی حسینی، علی (۱۳۹۸). *روشنفکران ایرانی و سنت*، قم، دانشگاه مفید.

فروغی، ذکاءالملک (۱۳۱۵). *تاریخ ایران از اول تاکنون به سبک این عصر و زمان*، تهران، شرکت طبع کتاب.

فوران، جان (۱۳۸۳). *مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران، رسا.

قادری، حاتم، رستم وندی، تقی (۱۳۹۰). «اندیشه ایرانشهری؛ مختصات و مؤلفه‌های مفهومی»، *مجله‌ی علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، سال ۱۱، شماره ۱۷۳، صص ۹۵-۱۲۰.

کاشانی، فیروزه (۱۳۸۹). *افسانه‌های مرزی*، تهران، نشر کتابسرا.

کاشانی، سالار (۱۳۹۹). *مدرنیته سیاسی در ایران: تولد نخستین دولت-ملت ایرانی*، تهران، طرح نو.

کچوئیان، حسین (۱۳۸۴). *تطورت گفتمان‌های هویتی ایران در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد*، تهران، نشر نی.

کدی، نیکی (۱۳۹۰). *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران، علم.

ایران را از دست «ایران» نجات دهیم؛ ... (سید مرتضی حافظی) ۸۵

- کلارک، الیزابت (۱۳۹۷). *تاریخ، متن، نظریه*، ترجمه‌ی سید هاشم آقاجری، تهران، مروارید.
- کوش، دنی (۱۳۸۱). *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*، ترجمه‌ی فریدون وحید، تهران، سروش.
- محمد پور، احمد (۱۳۹۷). *صدرروشن: زمینه‌های فلسفی رویه‌های علمی در روش‌شناسی کیفی*، تهران، نشر لوگوس.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۷). «ملی‌گرایی، تمرکز و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی»، *ایران‌نامه*، سال ۱۲، شماره ۳.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۹۰). *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مکاریک، ایرنا (۱۳۸۸). *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه‌ی مهران مهاجر، محمد نبوی. تهران، انتشارات آگه.
- میر سپاسی، علی (۱۳۸۹). *تأملی در مدرنیته ایرانی*، ترجمه‌ی جلال توکلیان، تهران، طرح نو.
- نجف زاده، مهدی (۱۳۹۷). *جابه‌جایی دو انقلاب، چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی*، تهران، انتشارات تیسرا.
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۱). «نظرگاه: تاریخ، زبان و روایت»، کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۷۱، صص ۱۰-۱۶.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۵). *رویارویی فکری ایرانیان با مدرنیته*، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه تهران، ققنوس.

Abrahamian, Ervand (1989). *Radical Islam: The Iranian Mujahidin*, London: Taurus.

Barry, Peter (2009). "New Historicism and Cultural Materialism" in *Beginning Theory: An Introduction to Literary and Cultural Theory*. 3 Ed. Manchester: Manchester University Press. Pp. 150- 168

Gallagher, Catherine, & Greenblatt, Stephen (2000). *Practicing new historicism*. University of Chicago Press.

Geertz, Clifford (2017). *The Interpretation of Cultures*, 3rd ed. New York: Basic books.

Habib, M.A.R. (2008). *Modern Literary Criticism And Theory: A History*. Blackwell Publishing.

Kashani- Sabet, Firoozeh(2002). " Culture of Iranianness: The Evolving Polemic of Iranian Nationalism" in: *Iran and the Surrounding World*. Nikkie R. Keddie and Rudi Matthee(eds). London and Seattle: University of Washington Press.

Le Goff, Jaques, (1992). *Histora and memory*, Translated by Steven Rendall and Elizabet Clamen, New York: Colimbia University Press.

- Malpas, Simon (2006). "Historicism." The Routledge Companion to Critical Theory. Eds. Paul Wake and Simon Malpas. New York: Routledge. Pp. 55-65.
- Marashi, Afshik (2008). *Rethinking Iranian Nationalism and Modernity*, University of Texas Press.
- Payne, Michael (2005). "Introduction: Greenblatt and New Historicism" in Michael Payne (Ed). *The Greenblatt Reader*. Malden: Blackwell. Pp. 1- 7.
- Vaziri, Mostafa (1993), *Iran as Imagined Nation: The Construction of National Identity*, New York: Paragon House.
- White, Hayden (1973). *Methistory; the Historical Imagination in Nineteenth Century Europe*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.